

بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم و منثور مولانا در چارچوب نظریه نقش‌گرای

سید علی میر عمادی

دانشگاه علامه طباطبایی

مهناز کربلائی صادق

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

در این مقاله نگارندگان با توجه به ارتباط نزدیک زبان‌شناسی و ادبیات از یک سو و نیز کارآیی دستاوردهای زبان‌شناختی در زمینه شناخت و فهم بهتر متون ادبی کلاسیک از سوی دیگر، نظیر آثار مولانا، ابتدا با مروری بر مطالعات انجام شده در زمینه باهم‌آیی (ترکیب‌های واژگانی) از رویکردهای مختلف معنایی، ساختار و نحوی از سوی زبان‌شناسان غیر ایرانی و ایرانی، به بررسی داده‌های تحقیق می‌پردازند. شایان ذکر است که محور اصلی در این پژوهش بررسی ترکیب‌های باهم‌آیی و ساختار دستوری آن‌ها در این آثار بزرگ ادب فارسی و سپس بررسی میزان کارآیی و کاربرد آن‌ها در فارسی امروز و شناخت نوآوری‌های مولانا در زمینه باهم‌آیی است. در این راستا، روشی که در این مقاله از آن بهره گرفته شده است توصیفی-تحلیلی است. به این منظور ابتدا، باهم‌آیی‌های موجود در شش دفتر مثنوی معنوی و کتاب فیه مافیه مورد تجزیه و تحلیل ساختاری قرار گرفتند و سپس این داده‌ها با باهم‌آیی‌های مورد کاربرد در فارسی امروز مورد مقایسه قرار گرفتند که نتایج تحقیق نشان می‌دهند در فارسی امروز، باهم‌آیی‌های صفتی و سپس باهم‌آیی‌های عطفی با بیشترین بسامد وقوع از بیشترین کارآیی برخوردارند. اما، در آثار مولانا الگوی غالب در ساخت باهم‌آیی‌ها، ترکیب‌های مفعولی بوده است که این خود تغییر در الگوی ساختاری این ترکیب‌های واژگانی را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: باهم‌آیی، باهم‌آیی واژگانی، باهم‌آیی متداعی، ترکیب

۱. مقدمه

آثار مولانا به دلیل زیباترین تصاویر شعری در قالب ترکیب‌های نو و بسیار بدیع، در عصر حاضر بدون تردید یکی از بزرگ‌ترین جلوه‌های فرهنگی ما و نیز از آثار مطرح‌شده در ادبیات جهان است که مطالعه و بازنگری آن‌ها پیش‌ازهرچیز ضرورتی علمی و فرهنگی محسوب می‌شود. نظریه‌این‌که امروزه بخش عمده‌ای از مطالعات ادبی به دیدگاه‌های زبان‌شناختی اختصاص دارد، در مقاله حاضر، نگارندگان باهدف بررسی فرایند باهم‌آیی^۱، گونه‌ها و نیز چگونگی کارآیی آن‌ها در آثار مولانا به‌عنوان فرایند زبانی مطرح، به‌بررسی برخی نمونه‌ها از این مقوله در «مثنوی معنوی» و «فیه ما فیه» می‌پردازند. در خصوص مروری بر مطالعات انجام شده در این زمینه در غرب می‌توان به آثار پژوهشگرانی چون فرث^۲ (۱۹۵۷)، هلیدی^۳ و حسن^۴ (۱۹۷۶)، کروز^۵ (۱۹۸۶)، جکسون^۶ (۱۹۹۳)، بنسون^۷ (۱۹۹۳)، کوئی^۸ (۱۹۹۳)، لاینز^۹ (۱۹۹۶)، ون در وودن^{۱۰} (۱۹۹۷)، هارتمن^{۱۱} و جیمز^{۱۲} (۱۹۹۸)، براون^{۱۳} (۲۰۰۶)، پالمر^{۱۴} (۱۳۸۱) اشاره نمود. در میان آثار مذکور به‌نظر می‌رسد فرث (۱۹۵۷: ۲۱۵-۱۹۰) اولین فردی است که به مقوله باهم‌آیی برای نخستین‌بار اشاره کرده است. او معتقد است که معانی هرواژه از طریق واژه‌های هم‌نشین آن مشخص می‌شود. از این‌رو، وی باهم‌آیی را تکرار وقوع واژه‌ها در کنار یک‌دیگر به‌روی محور هم‌نشینی می‌داند و مطرح می‌کند که درک معنا براساس باهم‌آیی با معنای بافتی، که در واقع رابطه‌نقشی یک جمله، با فرایند بافت‌موقعیتی در بافت فرهنگی است، کاملاً متفاوت است. وی معنای باهم‌آیی را نوعی «انتزاع»^{۱۵} در سطح هم‌نشینی می‌داند که به‌طور مستقیم با نگرش مفهومی و ذهنی^{۱۶} نسبت‌به معنای واژه‌ها ارتباط ندارد. برای نمونه یکی از معانی واژه «night» به‌معنای «شب» در هم‌نشینی با واژه «dark» مشخص می‌شود و متقابلاً یکی از معانی واژه «dark» در هم‌نشینی با واژه «night» مشخص

1. collocation
2. J.R. Firth
3. M.A.K. Halliday
4. R.Hassan
5. A.Cruse
6. H.Jackson
7. M.Benson
8. A.D. Cowie
9. J.Lyons
10. T.Van der wouden
11. R.R.K. Hartman
12. G. James
13. K. Brown
14. F. Palmer
15. abstraction
16. conceptual or idea approach

بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم ...

می‌شود. وی در مقاله خود به دونوع «باهم‌آیی عادی و رایج^۱» و «باهم‌آیی شخصی^۲» اشاره می‌کند و باهم‌آیی واژه «time» با واژه‌هایی نظیر «spent»، «saved» و «wasted» را نمونه‌هایی از باهم‌آیی عادی و رایج معرفی می‌کند.

هلیدی و حسن (۱۹۷۶: ۲۹۹) باهم‌آیی را یکی از ابزارهای متن‌سازی و انسجام^۳ متن معرفی کردند و آن‌را فرایند هم‌وقوعی^۴ عناصری می‌دانند که به یک‌دیگر وابسته‌اند و یک‌دیگر را تداعی می‌کنند. همچنین عناصر تشکیل‌دهنده این نوع انسجام پیش‌بینی‌شونده‌اند.

کروز (۱۹۸۶: ۴۰) نیز در توصیف این مفهوم، به واژگانی اشاره می‌کند که معمولاً باهم وقوع می‌یابند و مفهومی روشن و شفاف دارند و یک واحد معنایی محسوب می‌شوند. همچنین به‌لحاظ انسجام معنایی نیز نشان‌دار^۵ هستند. نظیر «torrential rain» به معنای «باران سیل‌آسا».

جکسون (۱۹۹۳: ۹۷-۹۶) باهم‌آیی را ترکیب واژه‌هایی می‌داند که بین آن‌ها احتمال وقوع متقابل وجود دارد و نیز عبارت‌های ثابت نیستند، ولی باید آن‌ها را چیزی بیشتر از یک احتمال تصادفی در باهم‌آیی واژه‌ها دانست. برای نمونه واژه‌هایی که بعد از واژه «false» در جمله «he had a false..» به ذهن متبادر می‌شوند عبارتند از «nose»، «eye»، «expectation» و «beard». پس هریک از واژه‌های مذکور با واژه «false» در باهم‌آیی قرار دارند.

بنسون و دیگران (۱۹۹۳: xv-xxxiv) باهم‌آیی را مجموعه‌ای از عبارت‌های ثابت، غیراصطلاحی و تکرارشونده می‌دانند که بر دو گونه هستند: (۱) باهم‌آیی دستوری^۶ (۲) باهم‌آیی واژگانی^۷. آن‌ها در توصیف باهم‌آیی دستوری آن‌را همنشینی و ترکیب یک «واژه غالب^۸» نظیر صفت، اسم، فعل با یک حرف اضافه یا یک جمله‌واره معرفی می‌کنند و در مقابل، باهم‌آیی واژگانی را همنشینی اسم، صفت، قید و یا فعل می‌دانند. برای نمونه در جمله «I send warmest regards» عبارت «warmest regards» نمونه‌ای از باهم‌آیی در زبان انگلیسی است. زیرا با جایگزینی واژه «warmest» با واژه «hot» جمله بی‌معنا می‌شود.

کوئی (۱۹۹۳: xliii) باهم‌آیی را همنشینی یک واژه با یک واژه دیگر در بعضی ساخت‌های دستوری می‌داند و واژه نخست را «باهم‌آیند» واژه دوم می‌نامد. از این‌رو، واژه‌هایی نظیر «utterly» به معنای «کاملاً»، در باهم‌آیی با فعل «disagree» (موافق نبودن) قرار

1. general or usual collocation
2. personal Collocation
3. coherence
4. co-occurrence
5. marked
6. grammatical collocation
7. lexical collocation
8. dominant word

می‌گیرند ولی افعالی نظیر «squander» به معنای (برباد دادن) در باهم‌آیی با اصطلاحی نظیر «family fortune(s)» (دارایی‌های خانوادگی) قرار می‌گیرند.

لاینز (۱۹۹۶: ۶۳-۶۰) نیز عملکرد باهم‌آیی‌های واژه‌های مترادف مانند دو واژه «large» و «big» را با یک‌دیگر متفاوت می‌داند که در بافت‌های مشابه به لحاظ دامنهٔ همنشینی و باهم‌آیی با واژه‌های دیگر یکسان عمل نمی‌کنند و جانشینی آنها با یک‌دیگر در بافت‌های مشابه در محدودیت باهم‌آیی ناهنجاری ایجاد می‌کند.

وَن در وُودن (۱۹۹۷: ۹-۵) باهم‌آیی را محدودیتی ویژه، در ترکیب‌پذیری عناصر واژگانی معرفی می‌کند. او به نقل از بنسون ترکیب‌های واژگانی مختلفی را براساس میزان انسجامشان از یک‌دیگر بازشناخته است که به صورت زیر ارائه می‌شوند:

۱. ترکیب‌های آزاد^۱: اجزای آن‌ها در ترکیب و همنشینی با یک‌دیگر آزاد هستند.
۲. اصطلاحات^۲: عبارات‌های نسبتاً ثابتی هستند و معنی کلی عبارت، نمایان‌گر معنی اجزای سازندهٔ آن‌ها نیست.
۳. باهم‌آیی‌ها: روی پیوستار، بین اصطلاحات از یک‌سو و ترکیب‌های آزاد از سوی دیگر قرار می‌گیرند نظیر «to commit murder» چون معنی کل، حاصل جمع معانی اجزای سازندهٔ آن است از اصطلاح، متمایز می‌شود. از سوی دیگر به دلیل کمی مترادف برای چنین ترکیب‌هایی به سهولت به ذهن متبادر می‌شوند. از این‌رو، نمی‌توانیم آن‌ها را ترکیب آزاد تلقی کنیم.
۴. ترکیب‌های گذرا^۳: چنین ترکیب‌هایی مابین اصطلاحات و باهم‌آیی‌ها قرار می‌گیرند که نسبت به باهم‌آیی‌ها ثابت‌تر هستند و تغییرپذیری کمتری دارند و معنای کلی ترکیب به معنای اجزای سازنده نزدیک‌تر است. مانند «all dressed up» به معنای «آراسته و شیک».
۵. کلمات مرکب: ترکیب‌های ثابت و غیرقابل تغییری هستند که یا حاصل ترکیب (اسم + اسم) و یا ترکیب (اسم + صفت) و یا ممکن است حاصل ترکیب (یک یا دو قید یا حرف اضافه + فعل) باشد، که در این صورت فعل مرکب محسوب می‌شود. او همچنین، برای انتخاب یک اصطلاح کلی برای اشاره به انواع ترکیب‌های ثابت^۴ عناصر واژگانی از اصطلاح باهم‌آیی بهره می‌گیرد.

1. free combinations
2. idioms
3. transitional combinations
4. fixed expressions

بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم ...

ازسوی دیگر، هارتمن و جیمز (۱۹۹۸: ۲۲) نیز باهم‌آیی را به صورت سازگاری معنایی حاصل از همجواری دستوری واژه‌ها تعریف می‌کنند. آنان دو نوع رابطه را برای واژه‌ها، براساس الگوی هم‌وقوعی مثبت و منفی برشمرده‌اند که در حالت مثبت، این رابطه «همبستگی^۱» و در حالت منفی «گزینشی^۲» نامیده می‌شود و چنین نتیجه می‌گیرند که باهم‌آیی‌ها، به لحاظ رابطه، ثابت‌تر از «ترکیب‌های آزاد^۳» و ضعیف‌تر از «اصطلاحات» هستند.

براون (۲۰۰۶: ۵۹۷) به نقل از سینکلر^۴ باهم‌آیی را، هم‌وقوعی معنادار دو یا چند واژه در زنجیره کلام معرفی می‌کند که بسامد وقوع این هم‌نشینی بسیار بالاتر از حد انتظار و رابطه‌ای واژگانی در بافت موقعیتی است که شناسایی واحدهای آن به کمک متنی بلند میسر است. یعنی معنا تنها با انتخاب دو یا چند واژه، هم‌زمان در کنار هم شکل می‌گیرد.

پالمر (۱۳۸۱: ۱۶) اصطلاحات را نوع خاصی از هم‌نشینی می‌داند، نظیر «Kick the bucket»، که میان اجزای آن، یعنی دو واژه «kick» و «bucket» رابطه باهم‌آیی برقرار است و ترکیب حاصله را نیز از نظر معنایی تیره می‌داند. زیرا معنای کل اصطلاح را نمی‌توان با در کنار هم قراردادن تک‌تک واژه‌ها تشخیص داد و گاهی اوقات معنای یک اصطلاح، چیزی شبیه به معنای یک واژه بسیط است (در این جا عبارت «Kick the bucket» با واژه «مردن» = to die هم‌معناست).

همچنین در زمینه باهم‌آیی مطالعات گسترده‌ای در ایران صورت گرفته است که از میان آثار موجود می‌توان به دستاوردهای زبان‌شناسانی چون باطنی (۱۳۸۳ [۱۳۴۸])، ملانظر (۱۳۶۹)، رسام (۱۳۷۵)، پناهی (۱۳۷۹)، افراشی (۱۳۷۸)، صفوی (۱۳۸۲)، مدرس (۱۳۸۴) اشاره نمود که از ابعاد مختلفی به بررسی این فرایند در زبان فارسی پرداخته‌اند که به صورت مختصر به آنها اشاره می‌شود:

این‌گونه به نظر می‌رسد که در حوزه باهم‌آیی در ایران، نخستین بار باطنی (۱۳۸۳ [۱۳۴۸]): ۵۷-۵۶ به طرح این مسئله، در چارچوب دستور «مقوله و میزان هلیدی^۵» می‌پردازد. وی معتقد است که این امکان وجود دارد که یک جمله، علی‌رغم داشتن الگوی دستوری عادی و معنی‌دار بودن واژه‌های سازنده آن فاقد طرح واژگانی^۶ درست باشد. او سازگاری اعضای طبقات دستوری را با یک‌دیگر بر روی زنجیره هم‌نشینی «باهم‌آیی» می‌نامد که با انتخاب یک واژه از

-
1. solidarity
 2. selection restriction
 3. free combinations
 4. J. Sinclair
 5. scale and category grammar
 6. lexical pattern

یک طبقه، گروهی از واژه‌ها می‌توانند با آن همراه شوند. وی این گروه را «دسته مثبت^۱» و گروه دیگر، که نمی‌توانند با آن هم‌نشین شوند را «دسته منفی^۲» می‌نامد.

ملانظر (۱۳۶۹: ۱۷-۱) در بررسی‌های خود پیرامون «نقش باهم‌آیی در ترجمه» به این مسئله می‌پردازد که دلیل ناهنجاری در ترجمه برخی زنجیره‌های خوش‌ساخت از زبان مبدأ تفاوت میان معانی باهم‌آیی یک واژه و معادل‌های آن در زبان مقصد است.

رسام (۱۳۷۵: ۵-۱) در حوزه فرهنگ‌نویسی با استفاده از رابطه باهم‌آیی و معیار قابلیت باهم‌آیی واژه‌ها، به تفکیک سه گونه فعل بسیط، هم‌کرد و مرکب، براساس تعداد وابسته‌هایشان بر روی بردار باهم‌آیی می‌پردازد. براین اساس، درابتدای بردار، افعال بسیط، که وابسته فراوان می‌گیرند، و در میانه بردار، افعال هم‌کرد، که دارای قابلیت باهم‌آیی بیشتری هستند، قرار می‌گیرند. انتهای بردار نیز مختص به افعال مرکب است، که رابطه باهم‌آیی میان عنصر فعلی و غیرفعلی آن‌ها بسیار قوی است. مانند «قسم خوردن».

پناهی (۱۳۷۹: ۲۱۱-۱۹۹) باهم‌آیی را فرایندی ساختوازی-معنایی می‌داند که در یک طیف هم‌گرا و در زمانی عمل می‌کند و به لحاظ گستره، از ترکیبات آزاد، در یک سر طیف آغاز، و درگذر زمان دستخوش چند رخداد می‌شود. برخی از ترکیب‌ها، به دلیل نداشتن باهم‌آیی در زبان روزمره به کار نمی‌روند. این، پدیده‌های ترکیبی تصادفی به دلیل کمی بسامد از زبان حذف می‌شوند. نظیر ترکیب‌های ساختگی که مقبول جامعه زبانی واقع نمی‌شوند. شمار دیگری از ترکیب‌ها، که از بسامدی بالا برخوردارند، مسیر تثبیت‌شدن را طی می‌کنند، که این ترکیب‌ها خود به دو دسته ترکیب‌های «فعلی» و «غیرفعلی» قابل تقسیم‌اند.

افراشی (۱۳۷۸: ۸۰-۷۸) در مقاله خود بر مبنای قطب‌های استعاری و مجازی مطرح شده از سوی یاکوبسن، باهم‌آیی را به دو گونه درون‌زبانی و برون‌زبانی تقسیم می‌کند و معتقد است باهم‌آیی درون‌زبانی بر روی محور هم‌نشینی و قطب مجازی قرار می‌گیرد. مانند «یک‌نخ / سیگار»، «یک‌فروند / هواپیما» و باهم‌آیی برون‌زبانی بر روی محور جان‌نشینی و قطب استعاری عمل می‌کند. نظیر «نخ / سوزن».

صفوی (۱۳۸۲: ۱۲-۱) در مقاله خود به تفکیک «باهم‌آیی واژگانی» و «باهم‌آیی متداعی» و معرفی انواع آن‌ها می‌پردازد. وی الگوی ساختاری باهم‌آیی متداعی را برحسب تداعی‌های آوایی، سازه‌ای، نحوی، و معنایی معرفی می‌کند و الگوی ساختاری باهم‌آیی واژگانی را حاصل هم‌نشینی «اسم + اسم»، «اسم + صفت»، «اسم + فعل»، «فعل + فعل»، «فعل + فعل» می‌داند.

1. positive set
2. negative set

فصل مشترک جملگی آثار فوق این است که باهم‌آیی هم‌نشینی واژه‌هایی است که به لحاظ معنایی به یکدیگر وابسته بوده و یکدیگر را تداعی می‌نمایند و از این رو در زبان تکرار پذیر و پُررخداد هستند. این ترکیبات بر روی پیوستار، بین ترکیبات آزاد از یکسو و اصطلاحات از سوی دیگر قرار می‌گیرند. همچنین این مفهوم به لحاظ مقوله دستوری واحدهای هم‌نشین، طیف گسترده‌ای از هم‌نشینی‌ها را نظیر «اسم+اسم»، «اسم+فعل»، «فید+فعل»، «اسم+صفت» و نظایر آن را در بر می‌گیرد.

۲. چارچوب نظری

حق شناس (۱۳۸۲: ۷۷-۷۶) زبان‌شناسی نقش‌گرا را از جهات بسیار، مناسب مطالعات ادبی می‌داند، یکی به دلیل توجه خاص نقش‌گرایان به عوامل وابسته به متن جمله‌های زبانی و بررسی تناسب هر جمله با متن، و دیگر در نظر گرفتن متن به عنوان ساختی بزرگ‌تر از جمله در بررسی‌های زبان‌شناختی و بررسی روابط موجود میان واحدهای سازنده آن، همچون روابط انسجامی، پیوستگی و نظایر آن که فضای گسترده‌تری را برای تجزیه و تحلیل اثر ادبی فراهم می‌کند و در نهایت در نظر گرفتن ساختار سوّمی با عنوان «گفتمان» که از رهگذر ترکیب متن به عنوان «بافت زبانی»، با بافت موقعیتی به عنوان «بافت غیرزبانی» حاصل می‌شود. هلیدی در «دستور نقش‌گرای نظام‌مند» خود، انسجام واژگانی را از عوامل سازنده نقش متنی در نظام معنایی زبان می‌داند که خود شامل دو فرایند تکرار و باهم‌آیی است. او باهم‌آیی را ناظر بر گرایش به هم‌وقوعی واژه‌ها در کنار هم می‌داند (مهاجر و نبوی ۱۳۷۶: ۷۱). چارچوب نظری در این تحقیق مطابق با نظر برخی از زبان‌شناسان چون فرث (۱۹۵۷)، جکسون (۱۹۹۳)، ون در وودن (۱۹۹۷)، بنسون و دیگران (۱۹۹۳)، باطنی (۱۳۸۳) و پناهی (۱۳۷۹) که پیش‌تر به آرای آن‌ها اشاره شد، بررسی فرایند باهم‌آیی در مفهومی عام و گسترده، به معنای گرایش و تمایل دو واحد زبانی به تکرار در کاربرد و هم‌وقوعی با یکدیگر است که این باهم‌آیی بیش‌تر از حد انتظار است. از این رو، داده‌های این تحقیق مطابق با نظر ون در وودن (۱۹۹۷) مفاهیم مختلفی چون ترکیب و انواع آن، گروه، اصطلاح و نظایر آن را پوشش می‌دهد. همچنین مطابق با آنچه پناهی (۱۳۷۹: ۲۰۹) مطرح کرده است، باهم‌آیی‌ها به دو گونه قابل تقسیم هستند: ۱- ترکیبات فعلی نظیر حسرت خوردن، فریب خوردن ۲- ترکیبات غیرفعلی مانند بازاری‌پسند، اسب‌سواری، دوست‌ناباب.

۴. ارائه و تحلیل داده‌ها

همان‌گونه که در بخش (۲) مشاهده گردید، علی‌رغم توجه بسیار زیاد زبان‌شناسان به حوزه باهم‌آیی هنوز کارکرد این مقوله در ادبیات و متون ادبی نظم و نثر مورد بررسی قرار نگرفته است. بخش حاضر به بررسی این مفهوم در مثنوی معنوی و فیه ما فیه می‌پردازد. تحلیل داده‌ها نشان داد که می‌توان باهم‌آیی‌ها را به‌لحاظ میزان کاربرد درمقطع زمانی (عصر مولانا و فارسی امروز) به سه گونه تقسیم کرد که به‌صورت زیر ارائه می‌شوند: (به‌دلیل حجم زیاد داده‌های مورد بررسی، نگارندگان تنها تعداد محدودی نمونه ارائه کرده‌اند).

۱.۴. گروه اول: باهم‌آیی‌های مشترک بین عصر حاضر و عصر مولانا

این باهم‌آیی‌ها خود بر دوگونه هستند. گونه نخست شامل باهم‌آیی‌هایی است که بدون هیچ‌گونه تغییری در صورت و معنا به‌همان‌صورت قدیم خود در فارسی امروز نیز به‌کار می‌روند. گونه دوم شامل باهم‌آیی‌هایی است که باندکی تغییرات آوایی، ساختواژی، معنایی و یا کاربردی، کاربرد خود را تا عصر حاضر حفظ نموده‌اند. الگوی ساختاری باهم‌آیی‌های موجود در این گروه، عبارتند از: «اسم + اسم»، «اسم + صفت»، «صفت + اسم»، «اسم + ستاک فعل»، «صفت + ستاک حال» و ترکیب‌های عطفی با سه الگوی ساختاری «اسم + واو عطف + اسم»، «ستاک گذشته + واو عطف + ستاک حال» و «ستاک حال + واو عطف + ستاک حال».

۱.۱.۴. باهم‌آیی‌های مشترک میان عصر حاضر و عصر مولانا بدون هیچ‌گونه تغییر در صورت و معنا

(۱) درد دل (درد + کسره اضافه + دل)

جز به شب جلوه نباشد ماه را
جز به درد دل مجو دلخواه را
(دفتر سوم: ۱۸۴۹)

گروه اضافی است کنایه‌از «راز دل و ناراحتی»، که هسته معنایی آن، واژه «درد» و وابسته آن، واژه «دل» است. در عصر حاضر نیز بدون هیچ‌گونه تغییری در صورت و معنا، به‌کار می‌رود. مانند: «او همیشه با دوستانش درد دل می‌کند.»

(۲) آب خوش (آب + کسره اضافه + خوش)

چون که آب خوش ندید آن مرغ کور
پیش او کوثر نماید آب شور (دفتر
چهارم: ۲۵۹۳)

گروه اسمی با معنای استعاری «آرامش و آسایش» است. هسته معنایی آن واژه «آب» و وابسته صفتی آن واژه «خوش» است. نظیر جمله «از زمانی که شرایط این‌طوری شده، آب خوش از گلوی ما پائین نرفته است»، از فارسی امروز.

۳) خونِ جگر (خون + کسره اضافه + جگر)

شرح این هجران و این خونِ جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر (دفتر

اول: ۱۳۱)

گروه اضافی با معنای استعاری «رنج‌دیدن و سختی‌کشیدن» است که هسته معنایی آن «خون» و وابسته آن «جگر»، که امروز نیز باهمین معنای استعاری به‌کار می‌رود نظیر «آن‌قدر خونِ جگر خوردیم تا این بچه بزرگ شد».

۴) غم و شادی (غم + واو عطف + شادی)

«هر حرکتی که آدمی می‌کند سؤاست و هر چه او را پیش می‌آید از غم و شادی جوابست (

فیه ما فیه: ۱۵۱).

ترکیبی است عطفی با الگوی ساختاری «اسم + واو عطف + اسم» که به‌دلیل داشتن دو هسته معنایی «غم» و «شادی» متوازن محسوب می‌شود. هم‌وقوعی این دو واژه متقابل حاصل تداعی معنایی است. از این‌رو، باهم‌آیی متداعی محسوب می‌شود. در فارسی امروز نیز بدون هیچ‌گونه تغییری در صورت و معنا، به‌همین صورت به‌کار می‌رود. نظیر «ما را در غم و شادی‌هایتان شریک بدانید».

۵) کار و بار (کار + واو عطف + بار)

هر که را باشد ز یزدان کار و بار

یافت بار آن جا و بیرون شد ز کار (دفتر

اول: ۲۱۲۵)

ترکیب عطفی به معنای «کار و شغل» است، که امروز نیز به‌همین معنا به‌کار می‌رود. مانند جمله «کار و بارت خوبه؟». نکته قابل توجه این‌که، این دو واژه جفت کمینه نیز محسوب می‌شوند و دلیل هم‌وقوعی آن‌ها، مطابق با نظر صفوی (۱۳۸۲) تداعی آوایی است و باهم‌آیی متداعی محسوب می‌شود.

۶) گیر و دار (گیر + واو عطف + دار)

او همان دست آورد در گیر و دار

بد گمان آنکه هست او بر قرار (دفتر سوم:

۱۶۰۸)

ترکیب عطفی به معنای «بجوبحه و لحظه حساس امری» این ترکیب عطفی به‌لحاظ معنایی متوازن است. بخش نخست آن، یعنی واژه «گیر» ستاکِ حالِ فعلِ گرفتن، و واژه «دار»، در

بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم ...

بخش دوم، ستاکِ حالِ فعلِ «داشتن» هستند. این ترکیب همچنین به دلیلِ برخورداری از معنای ثانویه، تیره محسوب می‌شود.

۲.۱.۴. باهم‌آیی‌های مشترک میانِ عصرِ حاضر و عصرِ مولانا با اندکی تغییر در صورت و

معنا

(۱) برد و مات (برد + واو عطف + مات)

ما چو شطرنجیم اندر بُرد و مات بُرد و مات ما ز توست ای خوش صفات (

دفتر اول: ۶۰۰)

این ترکیب امروز به صورتِ «بُرد و باخت» و باهمان معنا به کار می‌رود نظیرِ «برد و باخت فوتبال قابل پیش بینی نیست» به این دلیل که در رابطهٔ تقابلی معنایی بایکدیگر قرار دارند، باهم‌آیی آن‌ها به دلیلِ تداعی معنایی و هم‌وقوعی آن‌ها، باهم‌آیی متداعی محسوب می‌شود.

(۲) دل سوزیده (دل + کسرهٔ اضافه + سوزیده)

بس ستاره آتش از آهن جهید و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید (دفتر اول:

۳۸۴)

اکنون در فارسی آن‌را به صورتِ «دل سوختن» و به معنای «تاراحت‌شدن و غمگین‌بودن بسیار» به کار می‌بریم. نظیرِ جملهٔ «خیلی دلم سوخت، نتوانستم به برنامه برسم» در زبان محاوره‌ای امروز. شایان ذکر است که صفتِ «سوزیده» به لحاظِ آوایی تغییر کرده و به صورتِ واژهٔ «سوخته» و با همان نقش صفتی به کار می‌رود. به لحاظِ صرفی به دلیلِ وجودِ کسرهٔ اضافه، یک گروه صفتی محسوب می‌شود که هستهٔ معنایی آن واژهٔ «دل» است.

(۳) عیبگیر (باهم‌آیی «عیب» + ستاکِ فعلِ گرفتن)

گوش حسّ تو به حرف در خور است دان که گوش عیبگیر تو کر است

(دفتر اول: ۳۳۹۴)

به معنای «کسی که عیب می‌گیرد» از فعلِ مرکبِ «عیب‌گرفتن» ساخته شده است که امروزه این باهم‌آیی با اندکی تغییر ساختارِ با هم کرد «کردن» به صورتِ فعلِ مرکبِ «عیب‌جویی کردن» به کار می‌رود. نظیرِ «همش در حالِ عیب‌جویی کردن از دیگران است.»

بخت‌کور (بخت + کور)

گفت چون بخت نبود ای بخت‌کور ظلمت آمد اندک اندک در ظهور (دفتر سوم:

۲۴۲۹)

ترکیبی است صفتی، برون‌مرکز و به لحاظِ معنایی، تیره. امروزه معادلِ آن به صورتِ ترکیبِ «بخت‌برگشته» به معنای فردی که زیاد در زندگی شانس و اقبالِ خوبی ندارد به کار می‌رود.

۲.۴. گروه دوم: باهم‌آیی‌های منحصر به آثار مولانا (که در فارسی امروز کاربرد

ندارند)

(۱) جوز و مویز (جوز + واو عطف + مویز)
کودکی گرید پی جوز و مویز پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز (دفتر پنجم: ۳۳۴)

جوز و مویز به معنای «گردو و انگور» است. ترکیب غیرنحوی و عطفی محسوب می‌شود و از چشم‌انداز معنایی نیز مقوله‌ساز است. همچنین هم‌وقوعی آن‌ها حاصل تداعی آوایی است و باهم‌آیی متداعی محسوب می‌شود.

(۲) لوت و پوت (لوت + واو عطف + پوت)
لوت و پوت خورده را هم یاد آر منگر اندر غابر و کم باش زار (دفتر پنجم: ۲۸۶۹)
باهم‌آیی متداعی و محصول فرایند دوگان‌سازی ناقص است، به معنای «غذا» که امروزه آن را به صورت ترکیب اتباعی «غذا مذا» به کار می‌بریم. به لحاظ معنایی مقوله‌ساز است و برای نشان دادن هر آنچه که در طبقه محصولات غذایی قرار می‌گیرد، به کار می‌رود.

(۳) کور و کبود (کور + واو عطف + کبود)
آمد و دید انگبین خاص بود کور شد آن دشمن کور و کبود (دفتر دوم: ۳۴۳۱)
باهم‌آیی متداعی و یک ترکیب غیرنحوی و عطفی است. به معنای «تیره‌روز، پریشان و گرفتار» که از دیدگاه معنایی نیز متوازن و تیره محسوب می‌شود.

(۴) کژنگر (کژ + نگر / کژ + نگرستن)
عشق آخر چند باید در نظر اصل بینی پیشه کن ای کژنگر (دفتر ششم: ۳۱۶۲)
باهم‌آیی صفت و ستاک فعل به معنای «فرد بدبین و بدفکر». از نظر معنایی نیز تیره است. شایان ذکر است که صفت «کژ» در مثنوی از بسامد وقوع بالایی برخوردار است و در باهم‌آیی با واژه‌هایی نظیر «صلح»، «مهر»، «دست»، «چشم»، «پا» و غیره قرار می‌گیرد و ترکیباتی چون «صلح کژ»، «مهر کژ»، «پای کژ» و «دست کژ» را می‌سازد.

(۵) خیره‌خند (خیره + خند / خیره خندیدن)
ذوق خنده دیده ای خیره خند ذوق گریه بین که هست آن کان قند (دفتر ششم: ۱۵۸۴)

باهم‌آیی صفت و ستاک فعل. این گونه به نظر می‌رسد که در گذشته صفت «خیره» از توزیع زبانی وسیع‌تری نسبت به امروز برخوردار بوده است و در همنشینی با ستاک حال نیز قرار می‌گرفته است. اما امروزه همنشینی آن تنها محدود به طبقه اسم است. نظیر «سر» در ترکیب «خیره‌سر» و یا «چشم» در «خیره‌چشم».

۳.۴. گروه سوم: باهم‌آیی‌های منحصر به فارسی امروز (که در آثار مولانا وجود ندارند)

(۱) عاطل و باطل (عاطل + واو عطف + باطل)

آدم عاطل و باطلیه

باهم‌آیی متداعی و به‌مفهوم « فرد بی‌کار و بی‌عار » است. از دید معنایی نیز دارای دو هسته معنایی و متوازن است. شایان ذکر است، علت باهم‌آیی میان این دو واژه را می‌توانیم مبتنی بر دو دلیل آوایی و معنایی توجیه کنیم. نخست این‌که این دو واژه، جفت کمینه محسوب می‌شوند، زیرا تنها در یک واج در جایگاه آغازین از یک‌دیگر متمایز می‌شوند. از این‌رو، به‌دلیل سهولت در تلفظ، گرایش به هم‌نشینی در کنار هم دارند. از سوی دیگر دو واژه «عاطل» و «باطل» مترادف یک‌دیگر هستند و از منظر معنایی، باعث تداعی معنایی می‌شوند و تمایل به کاربرد با یک‌دیگر پیدا می‌کنند.

(۲) شال و کلاه (شال + واو عطف + کلاه)

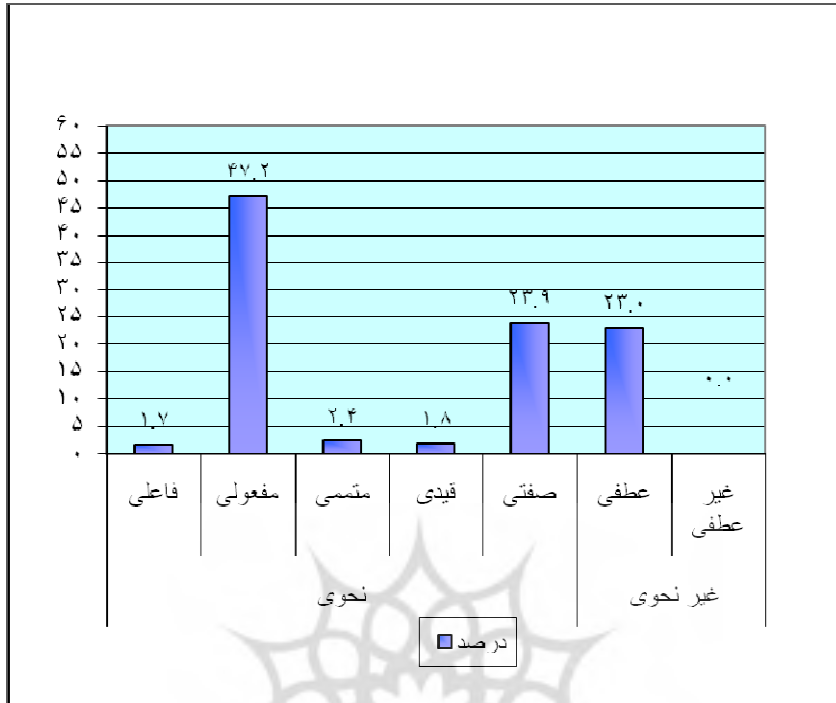
کنایه از « لباس پوشیدن و آماده‌شدن » است. مانند «تا خبر رو شنید شال و کلاه کرد بره ببینه چه خبره». به‌دلیل رابطه «هم شمولی» میان آن‌ها، باهم‌آیی متداعی محسوب می‌شود.

(۳) آب و جارو (آب + واو عطف + جارو)

ترکیبی عطفی به‌معنای «تمیز کردن و مرتب کردن» است. مانند «همه خون رو آب و جارو کرده» که به‌لحاظ معنایی، متوازن است. به‌دلیل تعلق هر دو واژه «آب» و «جارو» به یک حوزه معنایی، علت باهم‌آیی این دو واژه را می‌توان تداعی معنایی دانست. همچنین از سوی دیگر به‌دلیل هم‌مقوله بودن این دو واژه به‌لحاظ دستوری و این‌که هر دو به طبقه اسم تعلق دارند، هم‌نشینی آن‌ها را می‌توان به‌نوعی تداعی نحوی نیز به‌شمار آورد.

علاوه‌براین تحلیل‌های ساختاری، گونه‌های مختلف باهم‌آیی‌های فارسی امروز و آثار مولانا و این‌که چه گونه‌هایی در هر دوره از کارکرد بالایی برخوردارند، مورد تحلیل قرار گرفتند که توصیف آماری آن‌ها را به‌صورت نمودارهای «۲»، «۳»، «۴» و «۵» ارائه می‌دهیم.

پرتال جامع علوم انسانی

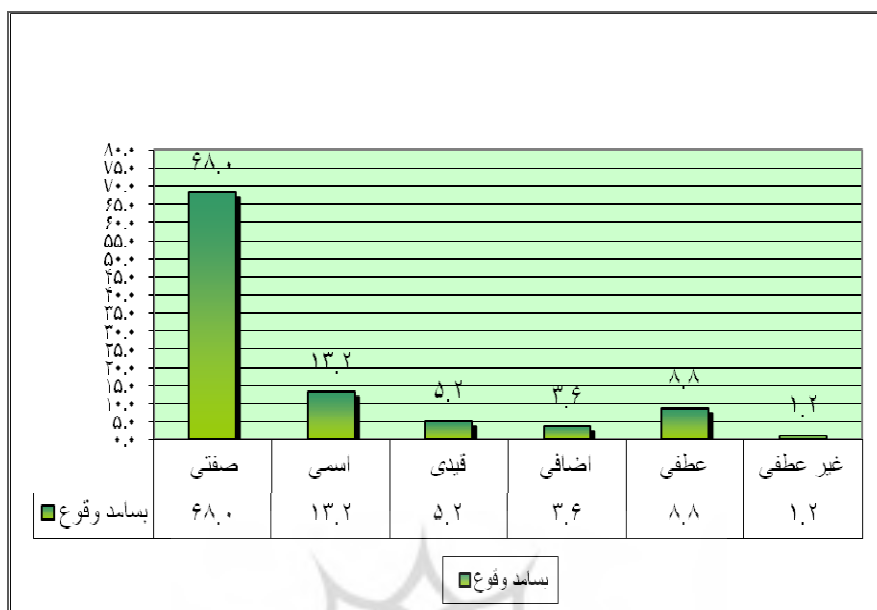


نمودار ۲: مقایسه بسامد وقوع باهم‌آیی‌های مثنوی بر اساس مقوله دستوری

نمودار «۲» متعلق به باهم‌آیی‌های موجود در مثنوی است که شامل ترکیبات صفتی، مفعولی، قیدی، متممی، عطفی و فاعلی است. از میان این باهم‌آیی‌ها، ترکیبات مفعولی با بسامد وقوع «۴۷.۲٪» و ترکیبات صفتی با بسامد «۲۳.۹٪» و ترکیبات عطفی با بسامد «۲۳٪» از بیشترین کارکرد برخوردارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

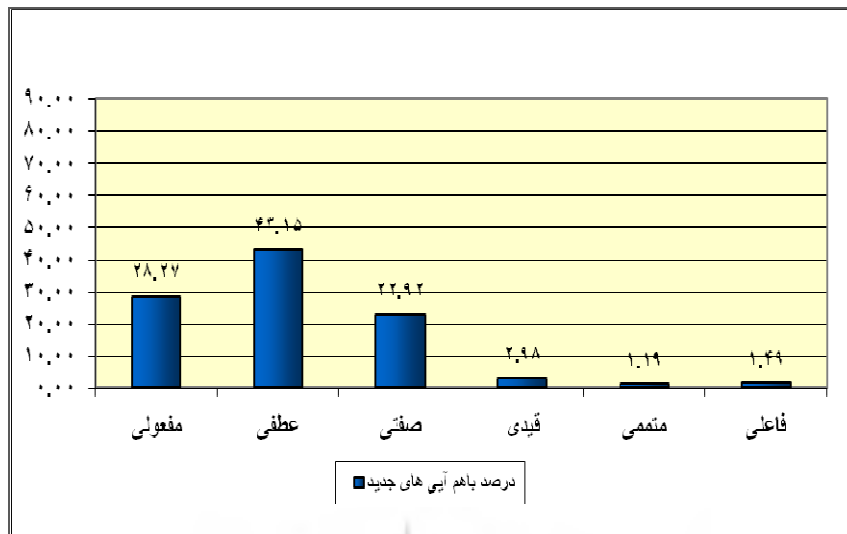
بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم ...



نمودار ۳: مقایسه بسامد وقوع باهم‌آیی‌های فارسی امروز بر اساس مقوله دستوری

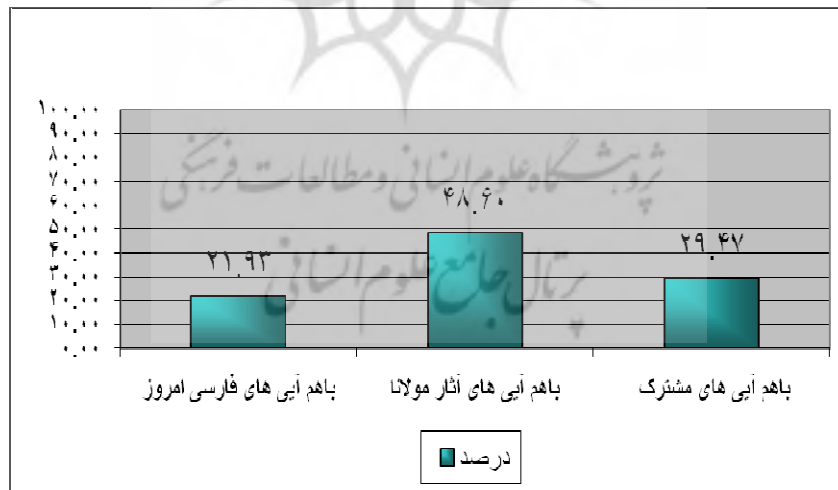
نمودار «۳» متعلق به مقایسه کارآیی گونه‌های مختلف باهم‌آیی در فارسی امروز است که شامل باهم‌آیی‌های عطفی، غیرعطفی، اسمی، صفتی و اضافی است. از میان این ترکیب‌ها، باهم‌آیی‌های صفتی از مقوله باهم‌آیی‌های واژگانی با بسامد «۶۸٪» از بیشترین کارآیی و پس‌از آن، ترکیبات اسمی با بسامد «۱۳.۲٪» و ترکیبات عطفی از مقوله باهم‌آیی‌های متداعی با بسامد وقوع «۸.۸٪» از بیشترین کارکرد برخوردارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نمودار ۴: مقایسه بسامد وقوع باهم‌آیی‌های مشترک میان آثار مولانا و فارسی امروز

نمودار «۴» مقایسه باهم‌آیی‌های مشترک میان فارسی امروز و آثار مولانا است. این باهم‌آیی‌ها شامل ترکیب‌های مفعولی، فاعلی، متممی، صفتی و قیدی است که ازمیان آن‌ها، باهم‌آیی‌های عاطفی با بسامد وقوع «۴۳.۱۵٪» و سپس به ترتیب، باهم‌آیی‌های مفعولی با بسامد «۲۸.۲۷٪» و باهم‌آیی‌های صفتی با بسامد «۲۲.۹۲٪» از بیشترین فراوانی برخوردارند.



نمودار ۵: مقایسه بسامد وقوع باهم‌آیی‌های آثار مولانا، باهم‌آیی‌های مشترک (آثار مولانا و فارسی امروز) و باهم‌آیی‌های فارسی امروز

نمودار «۵» هم به مقایسهٔ بسامد وقوع باهم‌آیی‌های آثار مولانا، باهم‌آیی‌های فارسی امروز و باهم‌آیی‌های مشترک (فارسی امروز و آثار مولانا) می‌پردازد. در این نمودار باهم‌آیی‌های آثار مولانا با بسامد وقوع «۴۸.۶۰» و پس‌از آن باهم‌آیی‌های مشترک با بسامد «۲۹.۴۷» و ترکیبات فارسی امروز با بسامد «۲۱.۹۳» به ترتیب از بیشترین کارآیی برخوردارند.

۵. خلاصه و نتیجه‌گیری

از بررسی و مقایسهٔ باهم‌آیی‌های موجود در فارسی امروز و آثار مولانا مشخص شد که می‌توانیم باهم‌آیی‌ها را به سه گروه طبقه‌بندی کنیم.

۱. گروه اول: شامل باهم‌آیی‌های مشترک در آثار مولانا و فارسی امروز است. نظیر «خیره‌سر»، «در و دیوار»، «مرغ و ماهی»، «مور و ملخ» و مانند آن. همچنین این نوع باهم‌آیی‌ها خود بر دو گونه هستند. گونهٔ اول بدون هیچ‌گونه تغییری در صورت و معنا امروز نیز به کار می‌روند. نظیر «کار و بار»، «خون دل»، «روسپاه» و مانند آن. گونهٔ دوم، شامل باهم‌آیی‌هایی است که با کمی تغییرات آوایی، معنایی و یا ساختارهای کاربرد خود را در فارسی امروز حفظ کرده‌اند. نظیر «دست‌کُز» که به «دست‌کج»، «دل‌سوزیده» که به «دل‌سوخته»، «چشم‌سیر» که به «چشم و دل‌سیر» تغییر صورت داده‌اند. و نمونه‌هایی از این دست.

۲. گروه دوم: شامل باهم‌آیی‌هایی منحصر به آثار مولانا است که امروزه کاربردی ندارند. نظیر «گورخانه»، «کُزبیان»، «کُزنگر»، «کور و کبود»، «جوز و مویز»، «کار و کیا»، «لوت و پوت» و مانند آن.

۳. گروه سوم: شامل باهم‌آیی‌هایی منحصر به فارسی امروز است که در آثار مولانا به چشم نمی‌خورند نظیر «دست‌تنها»، «خرپول»، «گداگشنه»، «عاطل و باطل»، «دل‌چرکین»، «دل‌گنده» و مانند آن.

همچنین مشخص شد که الگوی ترکیبی باهم‌آیی‌ها در آثار مولانا بیشتر «اسم + ستاک فعل» و «صفت + ستاک حال» بوده و ترکیب‌های نحوی مفعولی از بیشترین زایایی برخوردار بوده‌اند. مانند «کُزنشین»، «امیدساز» و مانند آن. اما در باهم‌آیی‌های فارسی امروز، بیشتر گرایش به ساخت ترکیب‌های صفتی با الگوی ترکیب «اسم + صفت» و «صفت + اسم» است. مانند «کله‌شوق»، «زن‌ذلیل»، و مانند آن.

از سوی دیگر، بررسی باهم‌آیی‌های مشترک میان دو دوره نشان می‌دهد که باهم‌آیی‌های عاطفی نظیر «تاج و تخت» با بیشترین فراوانی، گرایش به تداوم تا فارسی امروز را داشته‌اند.

منابع

- افراشی، آزیتا (۱۳۷۸). «نگاهی به مسئله باهم‌آیی واژگان». *زبان و ادب*. سال سوم، شماره‌های هفتم و هشتم. ۷۸-۸۰.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). *فرهنگ فشرده سخن*. تهران: نشر سخن.
- _____ (۱۳۸۳). *فرهنگ کنایات سخن*. تهران: نشر سخن.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۳). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ چهاردهم.
- پالمر، فرانک (۱۳۸۱). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: کتاب‌ماد.
- پناهی، ثریا (۱۳۷۹). «فرایند باهم‌آیی واژگان و نقش ترکیبات باهم‌آیند در آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رسام، میر محمد حسن (۱۳۷۵). «طرح فرهنگ بافتی افعال فارسی». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی*. دانشگاه تهران.
- حق شناس، علی محمد (۱۳۸۲). *زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته*، مجموعه مقالات، تهران: نشر آگه.
- خباز، مجید (۱۳۸۵). «ترکیب غیرفعلی در زبان فارسی». *رساله دکتری زبان‌شناسی*. دانشگاه علامه طباطبایی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۳). *سروش قونیه ۲ مثنوی معنوی*، لوح فشرده، تهران: نیستان جم.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۲). «پژوهشی درباره باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی». *مجله زبان و ادب*. پائیز و زمستان، شماره هجدهم، ۸-۱۲.
- مدرس، شهرام (۱۳۸۴). «بررسی مسئله باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی». *مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران*. به کوشش مصطفی عاصی، چاپ اول. ۳۰۴-۳۲۲.
- ملائطر، حسین (۱۳۶۹). «نقش باهم‌آیی در ترجمه». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- مولانا جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴). *مثنوی معنوی*. چاپ سوم. با مقدمه عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: انتشارات اهورا.
- _____ (۱۳۸۴). *فیه ما فیه*. چاپ چهاردهم. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

- Benson, Morton & Evelyn Benson & Robert Ilson (1993). *The BBI Combinatory Dictionary of English*. Amsterdam: John Benjamin's publishing Company.
- Brown, Keith (2006). *Encyclopedia of Language and Linguistics*. Second Edition. Oxford: Elsevier Ltd.
- Cowie, A.D. & R. Mackin (1993), *Oxford Dictionary of English Idioms*. Oxford: Oxford University Press.
- Cruse, A. (1986). *Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Firth, J.R. (1957). *Modes of Meaning*. In J.R.Firth, *Papers in Linguistics*. Oxford: Oxford University Press.
- Halliday, M.A. & R.Hassan (1976). *Cohesion in English*. London: Longman
- Hartman, R.R.K. & Gregory James (1998). *Dictionary of Lexicography*. London: Routledge.
- Jackson, Howard (1993). *Words and Their Meaning*. London and New York: Longman.
- Lyons, John (1996). *Linguistics Semantics an Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Van der Wouden, Ton. (1997). *Negative Context: Collocation / Polarity and Multiple Negation*. London: Routledge.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی